

سعادت و شقاوت از منظر روایات باب السعادة و الشقاء کتاب کافی -
شیخ محمد رضا کریمی، عبدالکریم همایونی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال سیزدهم، شماره ۵۱ «ویژه عدل الهی»، تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۰ - ۱۹

سعادت و شقاوت از منظر روایات باب السعادة و الشقاء کتاب کافی

بر گرفته از درس گفتارهای آیة الله محمد رضا کریمی

* تنظیم: عبدالکریم همایونی

چکیده: نویسنده در این گفتار، که شرحی بر سه حدیث باب السعادة و الشقاء کتاب کافی است، پس از تعریف کلمه سعادت و شقاوت، سه حدیث یاد شده را توضیح داده، به گونه‌ای که شبهه جبر را که از ظاهر آن روایات بر می‌آید، پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها: سعادت؛ شقاوت؛ کافی؛ احادیث باب سعادت و شقاوت؛ جبر - پاسخ به آن.

معنای اصطلاحی سعادت و شقاوت

ماده سعادت دلالت بر یمن و برکت می‌کند. نقطه مقابل آن شقاوت و یا شقاء است که دلالت بر نحس و شر و بدی دارد. آنچه از امور الهیه که موجب تقدیرات و توفیقات ربانی است، در اصطلاح "سعادت" گویند. به این عنایت، سعادت به مبنای اسم مصدری می‌شود. "ما یوجب استحقاق الخیر و ما یوجب الحياة الابدية"، ما یوجب اسم مصدری است. اما در اصطلاح روایات و عرف عام، سعادت و شقاوت یعنی: "کون خاتمة الامر على الخير أو الشر" همان عاقبت به خیری که در فارسی گفته می‌شود. ترجمه فارسی آن می‌شود خوشبختی و نیک بختی. سعید یعنی خوشبخت، و شقی یعنی بدبخت. بخت در اینجا به معنای تقدیر و فرجام یعنی عاقبت.

مقدمات بحث روایی

ابتدا باید توضیح بدهیم که مراد از روایاتی که ائمه فرمودند قبل از خلقت، سعادت و شقاوت خلق شده یعنی چه؟ کسی که خدا سعید خلقش کرده و سعادت او را می‌دانسته، شقی نمی‌شود و بالعکس. رابطه این بحث با مسأله "لا جبر و لا تفویض" چیست؟

مسأله‌ای که منشا صعوبت روایات باب سعادت و شقاوت شده، همین است که بعضی گفته‌اند: خداوند متعال، علم به سعادت یا شقاوت موجود دارد، و لا محالة علم خدا واقع شدنی است، لذا انسان نمی‌تواند از معلوم پروردگار تخطی کند و بدین جهت مسلوب الاراده و اختیار می‌شود.

می‌گوییم:

اول - مطابق تعریف اصطلاحی، سعادت و شقاوت مربوط به انتهای کار بنده است نه ابتدای آن.

یعنی بنده بعد از سیر بندگی، عبادتی یا معا�ی انجام می‌دهد. با این بیان مختصر می‌فهمیم که سعادت و شقاوت مربوط به کار عبد است که منتهی می‌شود به سعادت یعنی خوشبختی و خوش فرجامی و عاقبت به خیری، یا انتهای کار منتهی به شقاوت می‌شود که موجب بدبختی و بدفرجامی و عاقبت به شری می‌گردد.

در روایات دارد که خداوند این عاقبت را می‌داند. حال، آیا دانستن خداوند موجب اجبار بنده می‌شود؟ خیر، خداوند می‌داند با اختیاری که به بنده عطا کرده، وی عاقبت به خیر یا شر می‌شود. آنچه در معلوم پروردگار است، مسأله اختیار عبد است که با وجود آن هیچ محظوی ندارد و بنده به اختیار خودش عاقبت به خیر یا شر می‌گردد.

دوم - در باب سعادت و شقاوت در بحار الانوار (ج ۵ ص ۱۵۲-۱۶۱) ضمن روایاتی ظاهراً اثبات جبر می‌شود، بدین معنی که امام می‌فرماید: چون خدا خیر اهل خیر را می‌دانست، به آنها قدرت قبول خیرات و تکالیف و طاعات را عطا کرد. و چون شر اهل شر را می‌دانست، از آنها اطاقه و طاقت و قدرت تحمل اطاعت را سلب کرد.

روایات مربوط

روایت اول نقل از کتاب کافی ج ۱ ص ۱۵۲ باب السعادة و الشقاء، حدیث ۱: عن ابی عبدالله علیہ السلام: "ان الله خلق السعادة و الشقاء قبل ان يخلق خلقه" یعنی خداوند در عوالم قبل از این عالم، تقدیر فرمود که بندگانی که اوامر او را اطاعت کنند، عاقبت به خیر شوند، و آنان که نافرمانی کنند، عاقبت به شر می‌شوند.

سعادت و شقاوت را خلق کرد، یعنی تقدیر نمود آنچه را که سبب سعادت یا شقاوت می‌شود. "خَلَقَ" اول در روایت یعنی تقدیر. "قبل أن يخلق" را خلق فعلی

گویند که خلق بالفعل است. یعنی خلق سعادت و شقاوت به خلق تقدیر قبل از خلقت تکوین.

در ادامه روایت می‌فرماید: "فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ سَعِيدًا لَمْ يَبْغِضْهُ أَبَدًا" یعنی: کسی را که خداوند برای او سعادت مقدر کرده، هرگز مستحق جهنم نخواهد شد.

خداوند تقدیر کرده یعنی تمام علل تامه مخلوق خود را می‌داند، و تقدیرش هم الزام آور (جبر) نیست. اجزاء اختیار هم تقدیر شده است. سعادت او را مقدر کرده یعنی خدا می‌داند که این بنده با سعادت از دنیا می‌رود، هرچند ممکن است از او معاصی هم سر بزند. معاصی او مورد غضب خداوند است و بابت معاصی توان خواهد پرداخت، یا در این دنیا یا در برزخ یا در قیامت. در ادامه روایت می‌فرماید: "إِنِّي عَمِلَ شَرًا". اگر معصیتی از او سر زند "أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَ لَمْ يَبْغِضْهُ"، عمل شخص را خدا مبغوض می‌داند، ولی خود شخص مورد غضب خدا نیست. همین طور بنده که متنه به سعادت است، مورد محبت خداست، از جهت عملی که از وی سر می‌زند. درست مثل فرزند انسان که در قبال عمل ناروا او را تنبیه می‌کند، در عین اینکه او را دوست دارد. لذا اگر دیگری به او تعرض کند، در مقام دفاع بر می‌آید.

حال اگر فرد شقی باشد، "إِنْ كَانَ شَقِيًّا لَمْ يُحِبَّهُ أَبَدًا وَ إِنْ عَمِلَ صَالِحًا حَبَّ عَمَلَهُ". خداوند او را دوست ندارد، چون کارش متنه به جهنم خواهد شد، ولی در مسیر اگر عمل صالحی از او سر زند، خداوند آن عمل را دوست دارد.

خداوند فرد شقی را دوست ندارد، بخاطر اینکه علم دارد عاقبت کار او به شر متنه می‌شود "لَمَا يَصِيرَ إِلَيْهِ" بخاطر عاقبتی که با اختیار به سویش می‌رود.

"فَإِذَا حَبَّ اللَّهُ شَيئًا لَمْ يَبْغِضْهُ أَبَدًا وَ إِذَا أَبْغَضَ شَيئًا لَمْ يُحِبَّهُ أَبَدًا" اگر فردی محبوب خدا شد، هیچگاه مورد غضب واقع نمی‌شود. چرا؟ زیرا اگر

متعلق حب خدا تغییر یابد، لازمه اش جهل خداست و این یعنی اینکه موجودی بخواهد در علم خدا تاثیر بگذارد و حب را تبدیل به بعض یا بالعکس نماید. اگر بندگان در اعمالشان نیکوکار باشند، چون متبعد به امامی از ناحیه خدا نیستند، اعمال به ظاهر سالمشان ارزشی ندارد. خداوند دین و ایمان و بهشت را در مقابل عقاید صالحه و پاک عطا می‌نماید. لذا اعمال کافر و مشرک با ظاهري آراسته، تا زمانی که با عقاید صالحه و پاک نباشد، مورد قبول واقع نخواهد شد. خدا که صاحب حق است، بهشت را در گرو اعتقاد پاک قرار داده است. مایه بهشت چیزی است که این وعده باید به آن متنه شود. مثل یک مریض لاعلاج است که به او لباس پاکیزه بپوشند. بالاخره او مُردنی است ولو اینکه چند روزی لباس نو بر تن کند. به ما سند ندادند که اهل بهشتیم. آنان که می‌دانند اهل بهشتند، شب تا صبح گریه می‌کنند. به محب امیر المؤمنین علیه السلام این وعده را داده‌اند. اما مهم این است که باید این محبت را تا آخر برد. معاصی سبب گستته شدن محبت می‌شود. یکی از عوامل حفظ این محبت، دوری از معاصی است.

روایت دوم نقل از کتاب کافی، همان باب، حدیث ۲: در ضمن روایت جالبی امام علیه السلام می‌فرماید: خدای متعال از اهل شر و بدی، طاقت تحمل اعمال خیر را گرفته و سلب کرده است. باید دید منشأ اینکه از اینها خدا گرفته به چه معناست؟

علامه مجلسی فرمود: باید یا به تقیه حمل کنی یا تحریف راویان بر حسب ظاهر و تأویل آن، یا اینکه علم این روایت را موقول به صاحب آن کنیم. سه وجه بر این سؤال مطرح می‌کند و هر سه را جواب می‌دهد، متنه بر سیل احتمال. لذا از اول تا آخر "يتحمل" آورده است و این روایت بر حسب ظاهرش مشکل می‌باشد. (مرآة العقول، ج ۲ ص ۱۶۷)

عن ابی بصیر قال: کنت بین یدی ابی عبدالله علیه السلام جالساً، ابو بصیر می‌گوید: در مقابل امام صادق علیه السلام نشسته بودم. "و قد سائله سائل" پرسش کننده‌ای سؤال کرد. فقال: جعلت فدک یا بن رسول الله من این لحق الشقاء اهل المعصية حتى حکم الله لهم في علمه بالعذاب على عملهم؟

پرسید: شقاوت و بدیختی از کجا به اهل معصیت رسید که خداوند حکم فرمود در علم خودش، که افرادی را که عمل شرّ از آنها سر زند عذاب کند؟ یعنی: از کجا شروع شد و از چه زمانی خدا می‌دانست که اینها شقی هستند و چگونه تقدیر فرمود؟ امام صادق علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام را دادند. البته ما نمی‌توانیم بفهمیم که چگونه خدا می‌دانست و از کی تقدیر کرد. ولی امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سنگینی و ثقالت عمل خیر آنها را می‌دانست. مثلاً خود نماز، سنگینی و ثقالت دارد و خداوند این را برای اهل طاعت مورد تحمل قرار داد، ولی برای اهل معصیت مورد تحمل قرار نداد، لذا آنها به اختیار خود معصیت کرده و اهل جهنم می‌شوند.

در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: ایها السائل! حکم الله عزوجل لا يقوم له أحد من خلقه بحقه. خدای متعال بر بندگان حکم کرده و کسی نمی‌تواند قیام کند و بفهمد چرا خدا چنین حکمی کرده است. آنچه می‌دانیم، این است که خداوند علم به جمیع اجزاء سیر موجود دارد از ابتدا تا انتهای، ولی اینکه علت سیر چگونه تقدیر شده و چگونه واقع می‌شوند، قابل درک نیست. آنچه مسلم است، اینکه اختیار عبد در این سیر تعیین کننده است.

در ادامه می‌فرماید: فلما حکم ذلکه و هب لاهل محبته. خدای متعال حکم به سعادت بندگان و به اهل محبت که دوستدار اویند نمود. القوة على معرفته. خدای متعال قدرت شناخت خود را به آنان عطا کرد. "و وضع عنهم ثقل العمل بحقيقة ما

هم اهله". خداوند سنگینی اعمال و عبادات را به سبب حقیقت محبت، از آنها برداشت.

این یک امر وجدانی است که کاری را از روی محبت انجام دهد، کار برای او ثقل و سنگینی ندارد و همه سختی‌ها را تحمل می‌کند. ظاهر روایت دلالت بر جبر ندارد. چرا؟ چون می‌فرماید: "وَهُبْ لِأَهْلِ مَحْبَتِهِ" قبل از اینکه خدا به آنها عطا کند، اهل محبت بودند. خداوند این اختیار را به همه عنایت نموده که بتوانند محبت حق را بر محبت نفس غلبه دهند. به خاطر حقیقت و ثبوت محبت در آنها ثقالت و سنگینی عمل از آنها برداشته شد. به خاطر اینکه میل و اقبال به پروردگار را بر میل نفس مقدم داشتند، مستحق چنین عطای شدند.

در ادامه می‌فرماید: "وَهُبْ لِأَهْلِ الْمُعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ" خداوند به اهل معصیت قدرت عطا کرد. هم به اهل معصیت و هم به اهل طاعت قدرت عطا کرد. چرا؟ چون انجام عمل بمنه نیازمند قدرت و استطاعت است. اهل طاعت نیز قدرت بر معصیت داشتند، ولی آن را به کار نگرفتند و به اجرا نرساندند. ولی قدرت معصیت در مرحله قدرت باقی ماند و به عمل نرسید. خداوند قدرت اطاعت به آنها می‌دهد و قدرت معصیت. اهل معصیت، قدرت معصیت را غلبه می‌دهند و قوت بر اطاعت مقهور قدرت معصیت می‌شود، لذا قدرت معصیت قوت پیدا می‌کند، گوئیا خدا به آنها قدرت معصیت داده است. ادامه می‌دهند: "وَهُبْ لِأَهْلِ الْمُعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ لِسَبِقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ" به اهل معصیت قوت معصیت عطا کرده، به خاطر اینکه خدا عالم بود که اینها به اختیار خودشان جانب معصیت را می‌گیرند، گرچه قدرت بر اطاعت دارند.

در ادامه می‌فرماید: "وَمَنْعِهِمْ اطْلَاقَةُ الْقَبُولِ مِنْهُ" خدای متعال طاقت قدرت قبول کردن خیرات را از اهل معصیت بازداشت، چرا؟ چون اهل محبت پروردگار

نیستند، چرا؟ چون معرفت ندارند، چرا؟ به خاطر اینکه توجه به خداوند ندارند، چرا؟ چون خود را به غفلت زدند، چرا؟ به خاطر هوای نفس و شئونات مادی، یعنی سوء اختیار. "حب الدنيا رأس كل خطيئة" محبت نفس که به سوء اختیار برگزیدند، سبب غفلت، غفلت سبب عدم توجه الى الله، عدم توجه الله سبب عدم معرفت و عدم معرفت سبب عدم محبت شده و عدم محبت مانع از خیرات می شود. پس اینکه می فرماید: "خدا منع فرمود"، یعنی اطاقه و تحمل بر گردن آنان سنگینی دارد و این مستلزم جبر نیست.

نکته دقیق این روایت که جبر را تداعی می کند، این جمله است: "فلما حكم بذلك وهب لاهل محبته القوة على معرفته" یعنی قبل از هبه کردن خدا، بنده استحقاق هبه گرفتن از خدا را ایجاد نموده است. اطاقه یعنی قدرت طاقت و تحمل سختی ها.

روایت در ادامه بیان می کند که: "و منعهم اطاقه القبول منه، فواافقوا ما سبق لهم في علمه". انجام شد آنچه در علم پروردگار بود. باز ادامه می دهد: "و لم يقدروا ان يأتوا حالاً تتجيهم من عذابه". و آنها در حالتی واقع می شوند که از عذاب خدا نجات نمی یابند. این قادر نبودن به اختیار آنهاست و اینکه خودشان اینگونه اختیار کرده اند. پس این عدم قدرت به خاطر مجبور بودن آنان نیست، بلکه آنها خودشان را در مرحله ای قرار داده اند که متنهی به عدم قدرت شده است. ولم يقدروا. قدرت ندارند خود را در حالتی قرار دهند که از عذاب نجات یابند. چرا؟ چون مسیری را طی کرده اند که به عذاب متنهی می شود.

معصوم می فرماید: "لأن علمه اولى بحقيقة التصديق". علم پروردگار سزاوارتر است از اینکه در خارج مصدق پیدا کند، آنان چون مختارند اهل معصیت می شوند و این را خدا می داند.

"و هو معنی شاء ما شاء." اینکه خدا می‌خواهد آنچه را می‌خواهد یعنی بعد از مشیت خدا، دیگر عبد نمی‌تواند تخلف کند. خدا مشیت می‌کند که عبد از روی اختیار، مسیری را طی کند و می‌داند او از کدام مسیر می‌رود. "و هو سرّه" و این از اسرار الهیه است. چگونه و به چه کیفیتی؟ کسی نمی‌فهمد.

روایت سوم نقل از کافی، همان باب، حدیث سوم: در این روایت به ما دستور داده‌اند که فکر نکنیم اگر کسی در طریق اشقياء است، حتماً جهنمی خواهد بود. ما نمی‌دانیم او حتماً با این حالت از دنیا خواهد رفت یا نه. همان گونه که مذکور شد، شقاوت و سعادت مربوط به انتهای کار بنده است. لذا ممکن است فردی شقی با عملی نیکو جزء سعدا قرار بگیرد. نمونه بارز این مطلب داستان حر بن یزید ریاحی است. پس حکم جزمی و قطعی در اثر کار فردی نباید داد.

عن ابی عبدالله علیہ السلام: آنه قال: سُلْكَ بِالسَّعِيدِ فِي طَرِيقِ الْأَشْقِيَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهُهُ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ. شخص سعید با اینکه از خانواده خوب است، در مسیر اشقياء قرار می‌گیرد، به طوری که مردم می‌گویند چقدر شبیه اشقياست.

"ثُمَّ يَتَدارِكُهُ السُّعَادَةُ" اما عاقبت به خیری نصیب او می‌شود "و قد سلک بالشقی فی طریق السعداء حتی يقول الناس ما أشباهه منهم بل هو منهم" شخص شقی طریق سعداء را طی می‌کند، طوری که مردم می‌گویند: چقدر شبیه سعدا می‌باشد، بلکه از آنان است. غافل از اینکه در آینده تغییر مسیر می‌دهد "ما اشباهه بهم بل هو منهم، ثم يَتَدارِكُهُ الشَّقَاءُ اَنْ مَنْ كَتَبَ اللَّهُ سَعِيدًا وَ اَنْ لَمْ يَقِنْ مِنَ الدُّنْيَا اَلَا فَوَاقَ نَاقَةَ خَتْمٍ لَهُ بِالسُّعَادَةِ" کسی را که خدا در زمرة سعدا مقرر کرده، اگرچه از دنیا به اندازه دوشیدن شیر شتر باقی نمانده باشد، ممکن است اقرار به شهادت حقه کند و اهل نجات شود.

اگر رشتۀ محبت قطع نشد، دستگیری می‌کنند ولی ما نمی‌فهمیم، مگر در برزخ
بر ما آشکار شود. البته آنان که چشم برزخی دارند - نظیر: رشید هجری، کمیل،
میثم و .. - تا به قیافه فرد نگاه کنند، می‌فهمند که برزخ او چگونه است.